

مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی سیاست خارجی روسیه

دکتر الهه کولایی* - استاد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران
عقیقه عابدی - کارشناس ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۱۱

چکیده

روابط خارجی روسیه پس از یک دوره بی‌ثباتی و درگیری با مسائل و دشواری‌های گوناگون در دهه ۱۹۹۰، از سال ۲۰۰۰ و با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین به یک وضعیت به‌نسبت متعادلی رسید. ارزیابی بسیاری از تحلیلگران از سیاست خارجی روسیه این است که مسکو با استفاده از مزیت‌های ژئوپلیتیکی خود به دنبال احیای جایگاه یک قدرت بزرگ است. در این مقاله با شاخص‌بندی سیاست خارجی روسیه، نویسندگان توضیح می‌دهند چرا بدون توسل به نظریه‌های کلان‌تر ژئوپلیتیک و روابط بین‌الملل، با استفاده از نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک می‌توان به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی روسیه با توجه به تأثیر مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی پرداخت. مفروض نویسندگان این است که از آغاز هزاره سوم نوعی تداوم و پیوستگی در سیاست خارجی روسیه وجود داشته که به شناخت مؤلفه‌ها و متغیرهای دخیل در آن و تاحدی پیش‌بینی سیاست خارجی روسیه در آینده نزدیک کمک کرده است. بر اساس یافته‌های پژوهش آنان، نظریه واقع‌گرایی و به‌طور ویژه واقع‌گرایی نوکلاسیک، برای تحلیل سیاست خارجی روسیه مناسب به نظر می‌رسد. واقع‌گرایی نوکلاسیک نه تنها از قدرت بیشتری برای وزن دادن به مؤلفه‌های مؤثر بر سیاست خارجی روسیه، بلکه از قدرت بیشتر برای تبیین‌انگیزه‌ها، اهداف، فرآیند تصمیم‌گیری و رفتارهای آن برخوردار است. در واقع‌گرایی نوکلاسیک به دولت تنها یک بازیگر منفعل نیست. واقع‌گراهای نوکلاسیک به‌جای این فرضیه که دولت‌ها در جستجوی امنیت هستند، این فرض را در نظر می‌گیرند که دولت‌ها به دلیل بی‌اطمینانی ناشی از آنا‌رشی بین‌المللی، به دنبال کنترل و شکل دادن به محیط بین‌المللی هستند. بر این اساس دولت‌ها بدون در نظر گرفتن بسیاری از روش‌ها که ممکن است منافع آنها را تعریف کند، در پی افزایش نفوذ و گسترش توان عملیاتی خود هستند.

واژه‌های کلیدی: ژئوپلیتیک، سیاست خارجی، واقع‌گرایی نوکلاسیک، پوتین، روسیه.

۱- مقدمه

یکی از اصلی‌ترین دستاوردهای دولت مدرن بعد از وستفالیا، تغییر و تحولات در سیاست خارجی بود که کم و کیف تعاملات دولت‌ها با یکدیگر را تعیین می‌کرد. این تعاملات که اشکال مختلفی داشت در سطح مناطق منجر به پیدایش مفهومی تحت عنوان نظام منطقه‌ای شد. بنابراین مفهوم نظام منطقه‌ای زاییده دولت مدرن و تعاملات آنها با یکدیگر بود. مجموعه نظام‌های منطقه‌ای مختلف به مثابه نظام‌های فرعی هستند که نظام بزرگتر یعنی نظام بین‌الملل را شکل می‌دهند.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی ابهام قابل ملاحظه‌ای نسبت به هویت روسیه ایجاد شد. نقش جدید روسیه در نظام بین‌الملل، جایگاه این کشور در فضای اتحاد شوروی فروپاشیده و به‌ویژه در مورد منافع روسیه در «خارج نزدیک»، رهبران روسی را در مورد تعیین و اجرای سیاست‌های تأمین‌کننده امنیت ملی و منافع بیشتر روسیه، دچار سردرگمی کرده بود. این ابهام موجب افزایش ایده و بحث‌های مهم در روسیه در مورد رویکردهای سیاست خارجی این کشور شد. در همان حال موقعیت جدید روسیه برای ناظران خارجی نیز، زمینه بحث‌های جدید در مورد فرصت‌ها، محدودیت‌ها، بازخوردها و تأثیر آنها بر تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی این کشور را فراهم کرد. اما بحث جدید نه تنها در میان نخبگان روسی، بلکه صاحب‌نظران بین‌المللی این بوده که اکنون روسیه چه جایگاهی در نظام بین‌الملل دارد؟ چه عوامل و مؤلفه‌هایی این جایگاه را برای روسیه تعیین کرده‌اند؟ این کشور برای حفظ و ارتقاء جایگاه خود از چه ابزارها، امکانات برخوردار است؟ و با چه محدودیت‌هایی روبه‌رو است؟ در آثار مهم بسیاری از پژوهشگران روس و غیرروس در پاسخ به این پرسش‌ها در تبیین سیاست خارجی روسیه، مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی نقش مهمی دارند.

یوگنی پریماکف وزیر امور خارجه روسیه در سال‌های ۱۹۹۸-۱۹۹۵ و نخست وزیر این کشور در سال‌های ۱۹۹۹-۱۹۹۸، در کتابی با عنوان «جهان بدون روسیه؟» به تبیین نقش روسیه در تحولات جهان پس از فروپاشی شوروی می‌پردازد. در این کتاب، آنچه وی به‌عنوان عوامل اوج گرفتن مجدد روسیه در عرصه بین‌المللی بر می‌شمارد، نه فقط عامل‌های قدرت نظامی، بلکه قابلیت‌های ژئوپلیتیکی و غیرنظامی این کشور از جمله قدرت انرژی است. پریماکف که پایه‌گذار

سیاست نگاه به شرق روسیه بود، نوشت بر این باور است که روسیه دیگر نمی‌تواند اهمیت و اقتدار خویش را در روابط جهانی، از طریق رویارویی با کسی به اثبات برساند. وی با تأکید بر اهمیت ژئوپلیتیکی روسیه و منابع سرشار طبیعی این کشور، تهاجمی دانستن سیاست روسیه از نگاه سیاستمداران غربی را اشتباه می‌داند (Primakov, 2011). نگارنده در کتاب "سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه" در مورد تلاش‌های ناکام اصلاح‌گرایان غرب‌گرا، که بسیار نسبت به اهداف کشورهای غربی و به‌ویژه آمریکا در کمک به روسیه برای خروج از بحران‌های سیاسی-اقتصادی دوره پایانی شوروی و نخستین سال‌های پس از فروپاشی خوشبین بودند و تأثیر آن بر تقویت بدبینی‌های تاریخی ملی‌گرایان، میهن‌پرستان و نیز اوراسیاگرایان جدید توضیح می‌دهد. بر این اساس رهبران روسیه در همان نیمه اول دهه ۱۹۹۰ دریافتند عوامل ژئوپلیتیکی در غیاب محرک‌های ایدئولوژیک تقابل با غرب را دوباره تقویت و تعمیق می‌کنند.

در آثار جدیدتر، رابرت نلبندوف^۱ در کتاب خود تحت عنوان «سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین» می‌نویسد روسیه از سال ۱۹۹۱ برای تعریف نقش خود در سیاست جهانی جنگیده است. به باور وی روسیه پس از به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین، طرح‌های بزرگی در جهت تعیین موقعیت خود در میان قدرت‌های جهانی انجام داده است. نلبندوف سیاست خارجی روسیه را مبتنی بر هویت و قدرت سیاسی پوتین ارزیابی می‌کند و هدف سیاست خارجی او را سلطه استراتژیک جهانی روسیه می‌داند (Nalbandov, 2016). نیکلاس گوسدوف^۲ و کریستوفر مارش^۳ در کتاب «سیاست خارجی روسیه، منافع، بردارها و بخش‌ها» از تحلیل روابط مسکو با هشت منطقه جغرافیایی (آمریکا، اروپای غربی، اروپای شرقی، شرق آسیا، جنوب آسیا، اوراسیای بزرگ و اوراسیای نزدیک، آفریقا و آمریکای لاتین) و در همان حال برجسته ساختن مسایل و موضوع‌های جهانی مانند نفت و گاز، سیاست‌های دفاعی و اقتصادی، نقش نهادهای بین‌المللی و تأثیر منافع گروه‌های اصلی و یا نفوذگران داخلی روسیه برای ترسیم تناقض‌های سیاست خارجی روسیه

۱. Robert Nalbandov
۲. Nikolas K. Gvosdev
۳. Christopher Marsh

استفاده می‌کنند (Gvosdev and Marsh, 2013).

آندری سیگانکف^۱ در کتاب «سیاست خارجی روسیه: تغییر و تداوم در هویت ملی» با مقایسه و ارزیابی سیاست خارجی این کشور در ۶ دوره مختلف و در دوره رهبری گورباچف، یلسین، پوتین و مدودیف نشان می‌دهد تعریف منافع ملی به دیدگاه‌های رهبران درباره هویت ملی بستگی داشته و ریشه در تاریخ و سیاست داخلی این کشور دارد. با این حال او بر تأثیر محیط خارجی در موازنه قدرت میان گروه‌های داخلی روسیه نیز تأکید دارد (Tsygankov, 2013). به عبارت دیگر در مجموع آثاری که در تحلیل عوامل و مؤلفه‌های سیاست خارجی روسیه ارائه می‌شوند، صاحب‌نظران مجموعه‌ای از عوامل داخلی و محیطی، سیاسی-اقتصادی، فرهنگی-هویتی و تاریخی را مورد توجه قرار می‌دهند، اما مستقیم یا غیرمستقیم تأثیر عوامل ژئوپلیتیکی را در جهت دادن به سیاست خارجی روسیه و ذهنیت تصمیم‌گیرندگان روسی تأیید می‌کنند. بر این اساس نگارندگان این نوشتار با توجه به آثار گوناگون که در تحلیل سیاست خارجی روسیه منتشر شده، بر آن شدند ضمن بررسی چارچوب‌های نظری مناسب برای تبیین جایگاه و قدرت تأثیر مؤلفه‌های مختلف مؤثر بر سیاست خارجی روسیه، نقش مهم مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی را در سیاست خارجی این کشور بررسی کنند.

۲- روش تحقیق

انتخاب چارچوب نظری واقع‌گرایی نوکلاسیک در این پژوهش بر این اساس انجام گرفت که نویسندگان با گردآوری منابع کتابخانه‌ای و با روش توصیفی-تحلیلی به تجزیه و تحلیل داده‌ها پرداختند. با استفاده از عناصر مفهومی از یک‌سو و پیشینه تجربی و پژوهشی آنان از سوی دیگر، مناسب برآورد شد.

۳- واقع‌گرایی نوکلاسیک و عناصر مفهومی

در بررسی نقش ژئوپلیتیک بر سیاست خارجی کشورها، به‌طور عمومی به نظریه‌های ژئوپلیتیک

۱. Andrei P. Tsygankov

محور نظریه‌پردازانی مانند مکیندر مراجعه می‌شود. اما این نظریه‌ها برای بررسی سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بیشتر کاربرد دارد و قدرت تبیین کمتری برای سیاست خارجی بازیگران دولتی دارد. البته اگر چه منتقدان می‌توانند این دیدگاه را بیان کنند که برای تحلیل‌گرانی که ژئوپلیتیک را مبنای سیاست‌گذاری دولت‌ها می‌دانند، این نظریه‌ها کاربرد بسیار دارد. اما به باور نویسندگان این مقاله، ژئوپلیتیک یگانه مؤلفه و یا حتی اصلی‌ترین مؤلفه مؤثر بر سیاست خارجی روسیه نیست. بر اساس این دیدگاه ژئوپلیتیک بطور مستقیم بر سیاست خارجی روسیه تأثیر زیادی دارد، اما اهمیت آن به مؤلفه‌های دیگر مربوط می‌شود، اینکه رهبران روسیه چه تصویری از ژئوپلیتیک این کشور و مناطق مهم در سیاست خارجی آن دارند، یا رقابت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و یا بسیاری مؤلفه‌های ذاتی و ماهوی و یا صوری و کوتاه‌مدت چه تأثیری بر این مسئله دارند. در واقع اهمیت ژئوپلیتیک را باید در درون مؤلفه‌های گوناگون جست. به عبارت دیگر همچنان می‌توان برای تحلیل سیاست‌خارجی روسیه به‌طور کلی از پارادایم واقع‌گرایی و به‌طور ویژه واقع‌گرایی نوکلاسیک بهره برد.

واقع‌گرایی نوکلاسیک به نسبت واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی از قدرت بیشتری برای تبیین انگیزه‌ها، اهداف، فرآیند تصمیم‌گیری و رفتارهای سیاست خارجی روسیه برخوردار است. واقع‌گرایی نوکلاسیک که در واکنش به انتقادهای وارده به تقلیل‌گرایی نواقع‌گرایی ارائه شد، به‌دلیل تأکید بیشتر بر سطح واحد، به واقع‌گرایی کلاسیک نزدیک‌تر بوده و بر این اساس واقع‌گرایی نوکلاسیک خوانده می‌شود. اما مانند سایر شاخه‌های واقع‌گرایی، فرض واقع‌گرایی نوکلاسیک نیز منازعه‌پایدار عوامل قدرت، امنیت در جهان و بی‌اطمینانی فراگیر است (Taliaferro, Lobell, Ripsman, 2009: 4). واقع‌گرایی نوکلاسیک استدلال می‌کند که جاه‌طلبی یک کشور از سیاست خارجی و عوامل نسبی قدرت یک کشور ریشه می‌گیرد. با این حال تأثیر قابلیت‌های قدرت بر سیاست خارجی غیرمستقیم و پیچیده است. چرا که فشار سیستمی، ارتباط متغیرهای سطح واحد مانند ادراک تصمیم‌گیرندگان و ساختار دولت را دگرگون می‌کند (Taliaferro, Lobell, Ripsman, 2009: 5).

واقع‌گرایان نوکلاسیک بحث می‌کنند که قدرت مادی شاخص‌های سیاست خارجی یک

کشور را تشکیل می‌دهد. آن‌ها همانند توسعیدید بر این باورند که قدرت تعیین می‌کند که آنها چه می‌توانند انجام دهند، اما رنج آنها تعیین می‌کند که آنها چه باید بکنند. بر این اساس انتخاب‌های سیاست خارجی دولت‌ها به وسیله رهبران فعال سیاسی و نخبگان ساخته می‌شود. در واقع سیاست خارجی ادراک آنها از رابطه قدرت است (Rose, 1998: 148). اما در میان پیروان واقع‌گرایی نوکلاسیک در مورد میزان تأثیرگذاری سطوح تحلیل اختلاف نظرهایی هم وجود دارد. بر این اساس آنها نیز به شاخه‌های گوناگون تقسیم می‌شوند. گیدن رز از پیروان واقع‌گرایی نوکلاسیک با تأکید بر این نکته و نیز وجه تمایز واقع‌گرایی نوکلاسیک با واقع‌گرایی تهاجمی و تدافعی، می‌نویسد واقع‌گراهای تهاجمی استدلال می‌کنند که در آنارشی بین‌المللی یعنی در مجموع آنارشی هابزی؛ مانند وضعیت نظام دو قطبی یا بازدارندگی هسته‌ای، به دلیل کمیاب بودن امنیت، دولت‌ها تلاش می‌کنند بیشترین مزیت را به دست آورند. آن‌ها در همین زمینه معتقدند که دولت‌ها در جستجوی امنیت به سوی رفتارهایی تمایل پیدا می‌کنند که می‌تواند به منازعه با دیگر دولت‌ها منجر شود. در واقع دولت‌ها با انگیزه تدافعی شروع می‌کنند، اما مجبور به برخی رویکردها و رفتارهای تهاجمی می‌شوند. زیرا ساختار نظام بین‌الملل آنها را به این سو پیش می‌برد. به عبارت دیگر از نظر واقع‌گراهای تهاجمی، اختلاف‌های داخلی دولت‌ها اهمیت چندانی ندارد و فشار نظام آن‌چنان قوی است که آنها را به سوی رفتارهای مشابه هدایت می‌کند (Ibid: 149). اما واقع‌گراهای تدافعی برخلاف این نظر، بر این باور هستند که آنارشی بین‌المللی بیشتر اوقات وجود دارد. امنیت هم فراوان‌تر از آن است که گفته شود کمیاب است. ضمن اینکه یک دولت به‌طور طبیعی این امنیت را یا درک می‌کند و یا تجربه. واقع‌گراهای تدافعی می‌گویند دولت‌ها بیشتر امنیت را تنها برای پاسخگویی به تهدیدهای خارجی دنبال می‌کنند، اما این اقدام از راه رفتار به‌موقع و با روش موازنه‌سازی علیه بازیگرانی دنبال می‌شود که تهدید ایجاد می‌کنند (Ibid). بر اساس این دیدگاه تنها استثنا در این قاعده، زمانی است که دولت‌هایی که از ترس یکدیگر در جستجوی امنیت هستند، جنگ را به سود مهاجم می‌بینند (Ibid: 150).

نسل دیگری از واقع‌گرایی نوکلاسیک همه عناصر مهم این نظریه‌ها را به چالش می‌کشد. بر این اساس نظریه‌های سیاست خارجی در اشتباه هستند، چرا که در جهان هیچ چیز جداگانه

وجود ندارد. هر نوع عامل داخلی که سیاست خارجی را شکل می‌دهد، به عناصر قدرت مرتبط است که آن هم با نظام بین‌المللی در ارتباط است. واقع‌گرایی نوکلاسیک می‌گوید واقع‌گرایان تدافعی هم به دلیل مشابه گمراه شده‌اند، زیرا پاسخ دولت‌ها به تهدیدها را عاملی مهمتر از تهدید برشمرده‌اند که تا حدودی با عناصر قدرت در ارتباط است. در نتیجه نظریه نارسا است، زیرا نظم سیستمی را برای بررسی رفتار تهاجمی دولت‌ها در درجه اول در نظر نمی‌گیرد. سپس هواداران این نظریه نیز ناگزیر می‌شوند دیدگاه‌های خود را بر اساس عوامل سطح داخلی بنا نهند و متغیرهای مستقل را در جایگاه دوم قرار دهند. اما واقع‌گرایان نوکلاسیک میان قدرت و متغیرهای مستقل رابطه برقرار می‌کنند و به‌طور جدی با این نظر رویارو می‌شوند که مفهوم قدرت به منابع و ظرفیت‌ها و تأثیر دولت‌ها بر یکدیگر ارجاع داده شود. آنها این منابع قدرت و منافع سیاست خارجی کشورها را نیز از هم جدا می‌کنند. به این معنی که اهداف و ترجیح‌های رفتارهای خارجی کشورها را هدایت می‌کنند (Ibid:151).

واقع‌گرایان نوکلاسیک به جای این فرضیه که دولت‌ها در جستجوی امنیت هستند، این فرض را در نظر می‌گیرند که دولت‌ها به دلیل بی‌اطمینانی ناشی از آنارشی بین‌المللی، در پی کنترل و شکل‌دادن به محیط بین‌المللی خود هستند. بر این اساس دولت‌ها بدون در نظر گرفتن بسیاری از روش‌ها که ممکن است منافع آنها را تعریف کند، به دنبال افزایش نفوذ و گسترش توان عملیاتی خود هستند. پیش‌بینی اصلی آنها این است که در بلندمدت میان منابع قدرت مادی دولت با شکل و جاه‌طلبی سیاست خارجی آن رابطه برقرار خواهد شد. هر چه قدرت دولت افزایش یابد، برای کسب نفوذ خارجی بیشتر تلاش می‌کند. اگر اقدام‌ها و جاه‌طلبی‌های آن شکست بخورد، کمتر مورد توجه قرار خواهد گرفت. واقع‌گرایان نوکلاسیک بر همین اساس واقع‌گرایی تهاجمی را هم مورد نقد قرار می‌دهند. واقع‌گرایان تهاجمی معتقدند که فشارهای سیستمی بر ادراک طراحان سیاست خارجی و ساختار داخلی دولت‌ها تأثیرگذار است. در مقابل واقع‌گرایان نوکلاسیک به هر دو سطح داخلی و خارجی را در نظر می‌گیرند (Ibid:152).

واقع‌گرایی نوکلاسیک بر نقش هر دو نوع متغیرهای متداخل و مستقل تأکید می‌کند. نسخه اولیه واقع‌گرایی نوکلاسیک را باید تاریخ جنگ‌های پلویونزی توسیدید دانست که روایت‌هایش

بر اساس یک گزاره نظری است که علت واقعی جنگ، رشد قدرت آتنی‌ها است و هشدار می‌دهد که این مسئله موجب الهام اسپارتا می‌شود. سپس توضیح می‌دهد که چگونه انگیزه‌های سامان‌یافته از راه متغیرهای سطح واحد به سیاست‌های خارجی دولت شهرهای مختلف یونان منتقل می‌شود (Ibid: 153-154). به تبع این سنت، برجسته‌ترین واقع‌گراهای نوکلاسیک نظریه خود را به روز می‌کنند و با روایت‌ها یا مطالعات موردی در مورد اینکه چگونه قدرت‌های بزرگ به افزایش یا کاهش قدرت‌های دیگر پاسخ می‌دهند، اظهار نظر می‌کنند. فرید زکریا^۱ در مورد ایالات متحده، ویلیام کرتی ولفورث^۲ در مورد اتحاد شوروی، توماس کریستنسن^۳ در مورد ایالات متحده و چین و رندال شویلر^۴ در مورد طرف‌های متخاصم در جنگ جهانی دوم بر این اساس دیدگاه‌های خود را ارائه می‌کنند (Ibid: 154).

البته به تبع همه تفسیرهای دیگر واقع‌گرایی، وقتی در واقع‌گرایی نوکلاسیک از سیستم بین‌المللی سخن گفته می‌شود، در واقع منظور از نظام بین‌دولتی (Interstate System) است. واقع‌گرایی نوکلاسیک نیز دولت‌های ارضی (Territorial States) را بازیگران اصلی نظام می‌داند. اگر چه نقش دیگر بازیگران واقعی و معنوی، از جمله سازمان‌های دولتی و غیردولتی، عامل اقتصادی-اجتماعی را انکار نمی‌کند. در این مورد نوکلاسیک‌ها استدلال می‌کنند که سازمان ملل برای حل مناقشات بین‌دولتی تشکیل شده، اما عملکرد آن به شورای امنیت وابسته است که بر اساس رأی وتو اعضای دائمی یعنی قدرت‌های بزرگ جهت‌گیری می‌کند (Taliferro, Lobell, 2016: 35). در مجموع نقطه قوت واقع‌گرایی نوکلاسیک این است که منطق جبرگرایی نوواقع‌گرایی را اصلاح می‌کند (Ibid, 2016: 17). نوکلاسیک‌ها با نواقص گراها موافق هستند در مورد اینکه سیاست خارجی کشورها در درجه اول با نگاه به تهدیدها و فرصت‌هایی شکل می‌گیرد که در نظام بین‌المللی به وجود می‌آید. در واقع حسن تفاهم آنها در این نکته است که انگیزه بقا موجب تمرکز کشورها بر روی محرک‌های خارجی می‌شود. با این حال نوکلاسیک‌ها

۱. Fareed Zakaria

۲. William Curti Wohlforth

۳. Thomas Christensen

۴. Randall Schweller

این موضوع را رد می‌کنند که دولت‌ها تنها از راه موازنه قدرت به تغییر شرایط بین‌المللی پاسخ می‌دهند، آن‌گونه که نواقع گراها توصیف می‌کنند (Ibid: 21).

واقع‌گرایان نوکلاسیک می‌گویند بر چهار محدودیت نواقع‌گرایی توجه دارند:

۱. توانایی رهبران به درک درست محرک‌های سیستمی،

۲. نبود شفافیت نظام بین‌المللی،

۳. مشکل عقلانیت،

۴. مشکل بسیج منابع داخلی (Ibid).

چنانچه ویلیام ولفورث اشاره دارد که اگر قدرت دوره‌ای از سیاست بین‌الملل را تحت تأثیر قرار می‌دهد، تا حد زیادی از راه برداشت افرادی است که به نمایندگی از سوی دولت‌ها تصمیم‌گیری می‌کنند (Ibid). همان‌گونه که اندیشمندانی چون رابرت جرویس^۱ تأکید دارند، این رهبران کشورها هستند که اطلاعات را پردازش می‌کنند. آنها قدرت نسبی کشور خود را مورد محاسبه قرار می‌دهند، گزینه‌های خود را از میان گزینه‌های موجود انتخاب می‌کنند و عواقب احتمالی اعمال خود را ارزیابی می‌کنند و به همین ترتیب امکان دچار شدن هر رهبری به سوتفاهم در مورد اطلاعات ناقص، اهداف دیگر دولت‌ها، قابلیت‌های نسبی خود و پیامدهای احتمالی رفتار خود وجود دارد. در نتیجه می‌توان گفت رفتار امنیتی یک کشور ممکن است بیشتر ناشی از شخصیت، باورها و تصورات رهبران آن باشد تا تأثیر محدودیت‌ها و فرصت‌های سیستمی. جیمز مک‌آلستر^۲ استدلال می‌کند که رهبران آمریکا پس از جنگ جهانی دوم درکی از نظام بین‌الملل دوقطبی، آن‌گونه که والتز توصیف می‌کرد، نداشتند. آنها به‌جای موازنه داخلی قدرت (Internal Balancing) در پی موازنه خارجی قدرت (External Balancing) از راه تسلیح دوباره اروپای غربی بودند. ولفورث نیز اشاره دارد که درک رهبران آمریکا و شوروی از توازن نسبی قدرت، ماهیت روابط ابرقدرت‌ها در طول جنگ سرد را شکل داده بود (Ibid: 22).

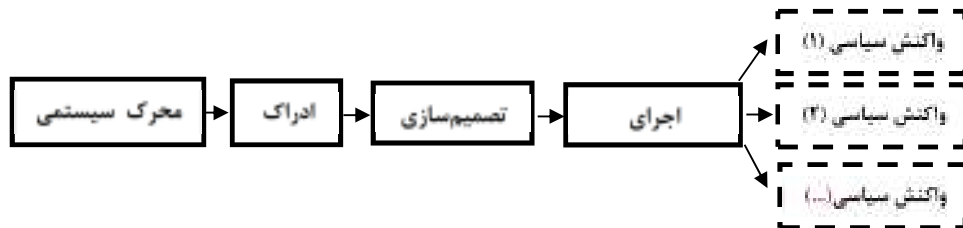
در همین زمینه، قابل توجه است که در تحلیل سیاست خارجی روسیه، از نظر بسیاری از

۱. Robert Jervis

۲. James McAllister

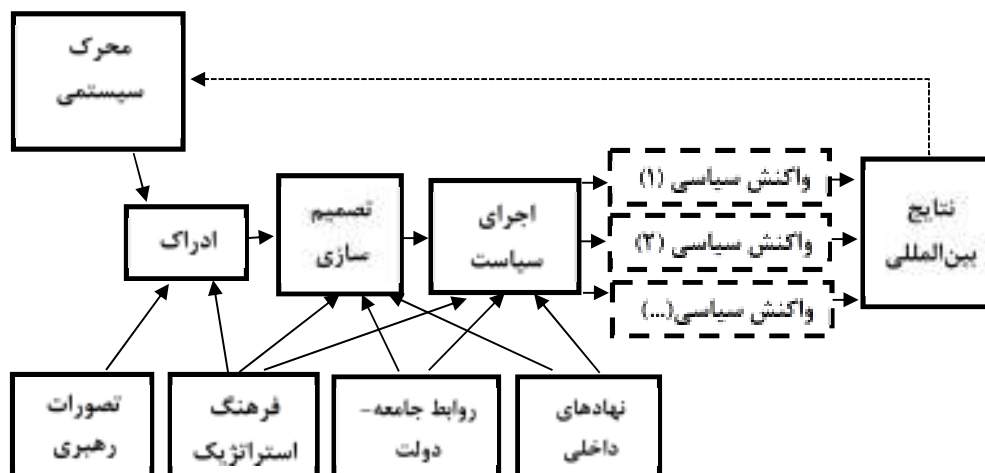
کارشناسان و پژوهشگران، دریچه‌ای به‌عنوان بررسی جهان‌بینی رهبران وقت این کشور گشوده می‌شود. به هر حال این رویکرد به‌دلیل نوع نظام سیاسی روسیه، یا وزن تصمیم‌های فردی شخصیت‌محور چون ولادیمیر پوتین باشد، یا به‌طور کلی منطق سیاست خارجی - در هر صورت - در چارچوب واقع‌گرایی نوکلاسیک برای بررسی تأثیر این مؤلفه فضایی گشوده و جایی برای تبیین تأثیر اشتباه محاسبه‌های آنها گذاشته می‌شود. البته در واقع‌گرایی نوکلاسیک نیز به دلیل اختلاف دیدگاه در مورد تأکید ویژه بر سطوح مختلف، دست‌کم سه نوع واقع‌گرایی نوکلاسیک شناسایی می‌شود:

مدل واقع‌گرایی نوکلاسیک نوع ۱ و ۲ از سیاست خارجی (Ibid: 32)



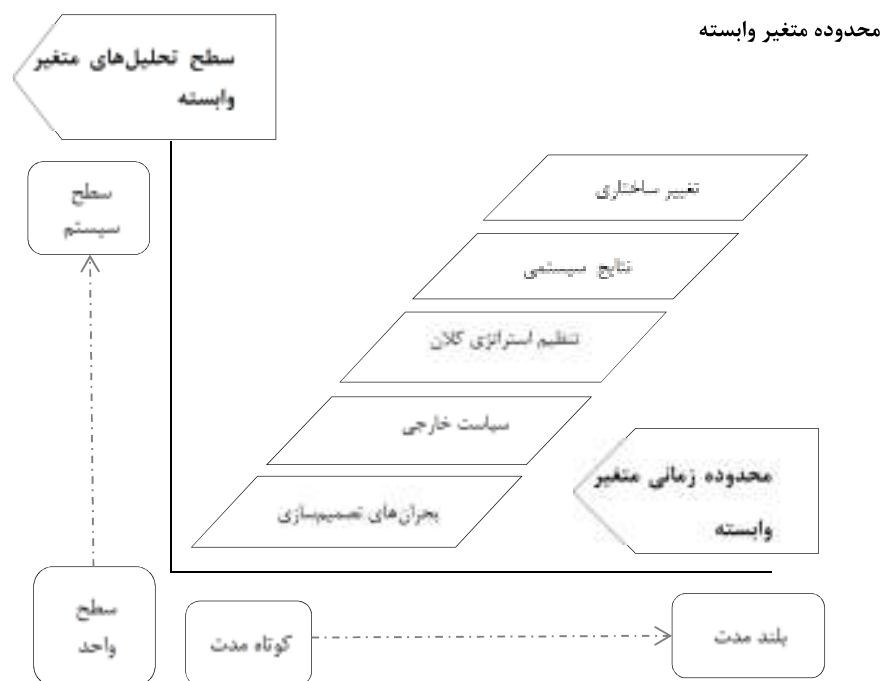
نوع اول واقع‌گرایی نوکلاسیک با تأکید بیشتر بر سطح واحد، بیشتر به دنبال توجیه بی‌قاعدگیها است. بر اساس این رویکرد دولت‌ها می‌کوشند در همه حال خود را با فشار سیستمی سازگار سازند، اما گاه به آن پاسخ‌هایی متناقض با الزام‌های سیستمی می‌دهند، حتی زمانی که ضرورت سیستمی کاملاً روشن است (Ibid: 27). شویلر، اسنایدر، تالیافرو و دیگر واقع‌گرایان نوکلاسیک درباره اختلاف بزرگ با واقع‌گرایی ساختاری در مورد تأثیر سیاست داخلی بحث می‌کنند. شویلر استدلال می‌کند که موازنه‌سازی نتیجه برآیند چهار متغیر سیاسی داخلی است: اجماع و انسجام نخبگان، تمایل دولت به موازنه، آسیب‌پذیری حکومت یا انسجام اجتماعی و همچنین توانایی دولت در استخراج منابع از جامعه برای پیاده‌سازی استراتژی موازنه (Schweller, 2006). تالیافرو نیز معتقد است برای توضیح مداخله قدرت‌های بزرگ در مناطق محیطی خود، باید ضمن به‌کارگیری نظریه واقع‌گرایی ساختاری دفاعی، درک درستی از

چگونگی پردازش اطلاعات توسط رهبران داشت (Taliaferro, 2004: 51-52).
 مدل واقع‌گرایی کلاسیک نوع سه (Taliaferro, Lobell, Ripsman, 2016: 35)



نوع دوم واقع‌گرایان نوکلاسیک معتقدند برای توضیح سیاست خارجی می‌توان از رویکردی غیر از توضیح هنجاری استفاده کرد که طیف وسیع‌تری از گزینه‌های سیاست خارجی و استراتژی بزرگ دولت‌ها را توضیح می‌دهد. آنها معتقدند که دولت‌ها زمانی که با تهدیدی روشن و در حال شکل‌گیری روبه‌رو می‌شوند، رفتاری مانند آنچه واقع‌گرایان ساختاری انتظار دارند از خود نشان می‌دهند، یعنی با الزام‌های نظام مقابله می‌کنند. با این حال آنها استدلال می‌کنند دولت‌ها به ندرت با چنین انتخاب حساسی روبه‌رو می‌شوند. بیشتر اوقات چون تهدید روشن و در حال شکل‌گیری وجود ندارد، آنها با طیف وسیعی از گزینه‌ها روبه‌رو هستند. بر اساس این دیدگاه گزینه‌های واقعی کشورها، بیشتر از جهان‌بینی رهبران، فرهنگ استراتژیک دولت‌ها، ماهیت داخلی ائتلاف‌هایی متأثر است که آنها نمایندگی می‌کنند و برای تصویب و اجرای گزینه‌های مختلف محدودیت‌های سیاسی داخلی وجود دارد (Ibid: 30). حتی استیون لوبل استدلال می‌کند که ائتلاف‌های سیاسی داخلی درجه تهدید هر رقیب را و اینکه با سیاست مشارکت‌جویانه یا رقابت‌جویانه باید به آن پاسخ داد، را تعیین می‌کند (Lobell, 2003: 43-85).

نوکلاریک‌ها طیف مؤلفه‌ها و عواملی را که برای بررسی تحلیل و ارزیابی سوژه خود در نظر می‌گیرند، میان سه نوع متغیر وابسته، مستقل و مداخله‌گر تقسیم می‌کنند. انتخاب متغیر وابسته در این نظریه نیز به‌طور مستقیم از متن پرسش پژوهش محقق می‌شود که در بیشتر موارد و به‌طور تجربی پاسخی مثبت در پی خواهد داشت. انتخاب متغیرها به زمان و دوره تحلیل و انتخاب سطح تجزیه و تحلیل نیز به رابطه متغیرها بستگی دارد (Taliaferro, Lobell,) (Ripsman, 2016: 110).



از این‌رو در نظریه واقع‌گرایی نوکلاریک این امکان در نظر گرفته می‌شود که تعداد و نسبت متغیرهای مؤثر بر سیاست و رفتار خارجی دولت‌ها، به‌نسبت دوره زمانی، کاهش یا افزایش می‌یابد. به‌طور نمونه بر اساس استدلال نوکلاریک‌ها، شمار و اثر متغیرهای مداخله‌گر که شامل مواردی مانند ادراک تصمیم‌سازان، فرهنگ استراتژیک، الگوی روابط دولت و جامعه و نهادهای

داخلی می‌شوند، با افزایش دوره زمانی افزایش یافته و یا برعکس به نسبت کاهش زمان و دوره تصمیم‌سازی، شمار آنها کاهش، اما تأثیرشان افزایش می‌یابد (Ibid: 118). به عبارت دیگر نوکلاسیک‌ها رابطه متغیرها را از حالت خطی و دو بعدی خارج کرده و فضای فعل و انفعال آنها را گسترده‌تر می‌کنند. این ویژگی به این چارچوب نظری امکان بیشتری را برای تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها و تأثیر آنها بر نظام و ساختار بین‌الملل و برعکس فراهم می‌کند.

۴- تحلیل سیاست خارجی روسیه و عناصر تجربی

تنوع کنش و حوزه عمل روسیه در عرصه سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، پرسش‌های زیادی را در مورد منطق و مبنای اقدام این کشور و عوامل و متغیرهای مؤثر بر آن ایجاد کرده است. به‌طور نمونه اگر چه همه‌ی اسناد سیاسی و امنیتی روسیه بر اولویت خارج نزدیک (حوزه جغرافیایی اتحاد شوروی) در سیاست خارجی- نظامی و امنیتی روسیه تأکید دارد، اما از سال ۲۰۱۱ به بعد و به‌ویژه از سال ۲۰۱۵ روسیه حوزه تعامل و تقابل خود با آمریکا را در خاورمیانه گسترش داده است که در اسناد رسمی این کشور در اولویت پایین‌تری قرار دارد. در همان حال پاسخ به این پرسش هم که: چرا روسیه با وجود گذشت ۲۵ سال از فروپاشی اتحاد شوروی، آمریکا و توسعه‌طلبی ناتو را تهدید امنیتی بزرگ خود برآورد می‌کند، نیازمند در نظر گرفتن طیفی از مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی است. این موضوع، به‌ویژه از سال ۲۰۰۸ و در واقع جنگ اوت روسیه و گرجستان و همین‌طور مداخله نظامی روسیه در بحران ۲۰۱۴ اوکراین سبب می‌شود، در بسیاری از تحلیل‌های نظری سیاست خارجی روسیه، از عنوان‌های سیاست تهاجمی و چارچوب واقع‌گرایی تهاجمی استفاده شود.

زیرا بر اساس یک تحلیل کلی، عملکرد روس‌ها در این سال‌ها نشان می‌دهد آنها در پی حفظ ژئوپلیتیک پیشین اتحاد شوروی هستند. روسیه در این زمینه، ضمن مقابله سرسختانه با گسترش ناتو در قلمرو پیشین اتحاد شوروی، طرح‌های سیاسی- اقتصادی- امنیتی مانند سازمان شانگهای و اتحادیه اوراسیایی را شکل می‌دهد. سازمان شانگهای (و همچنین اتحادیه اوراسیایی) هم در از نظر ژئواکونومی و هم ژئوپلیتیک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (Amirahmadian and

Hosseini, 2011: 129). اوراسیاگرایی نه تنها برای روس‌ها که برای جمهوری‌های پیشین شوروی و ناظران غربی خود مفهوم ادعای جغرافیایی روسی به شمار می‌رود و در نتیجه واکنش برانگیز است. از نظر آنها نواوراسیاگرایی روسیه در اصل، بیش از آنکه یک ملی‌گرایی قومی و فرهنگی باشد، ریشه در امنیت دارد.

یک روایت این است که روسیه به رهبری ولادیمیر پوتین، در جهانی که به سوی امپریالیسم نوین حرکت می‌کند، سهم خود را از ژئوپلیتیک قدرت در جهان می‌خواهد و دعوی قدرت بزرگ بودن خود را، نه تنها به مناطق در کنترل پیشین اتحاد شوروی، بلکه در مناطق دیگر هم مطرح می‌کند. این دعوی بیش از اینکه مبتنی بر واقعیت روز باشد، ریشه تاریخی دارد و از خودباوری سیاسی، ژئوپلیتیکی و نظامی - امنیتی روسیه در قرون گذشته برآمده است. در همین حال نظرسنجی‌ها، به‌ویژه همزمان با شکل‌گیری بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ و حمایت ملی از الحاق کریمه به خاک روسیه نیز نشان می‌دهند، این خودباوری نه تنها در افکار و گرایش‌های رهبران کرملین، بلکه در روح و جان ملت روسیه ریشه دارد. رهبری روسیه هم توانسته دست کم در یک دهه و نیم اول قرن ۲۱، با تأکید بر آنها، از حمایت ملی در رویکردهای سیاسی و امنیتی خود برخوردار باشد.

به عبارت دیگر رویکرد اصلی سیاست خارجی روسیه سیاسی - امنیتی بوده و اصل کلان آن نیز خودکفایی راهبردی این کشور برای گذار جهان از نظم یکجانبه‌گرایانه آمریکایی است. اما در همین حال، روسیه به دلیل شرایط جدید بین‌المللی، به اتحادها و نهادهای جدیدی می‌اندیشد که در هر دو راهبرد ژئوپلیتیکی برای روسیه تهدید و فرصت ایجاد می‌کند. بر این اساس نیز وقتی گفته می‌شود سیاست خارجی روسیه به‌ویژه در دهه اخیر با رهبری ولادیمیر پوتین دارای محورهای: امنیتی نسبت به اقدام‌های یکجانبه آمریکا در جهان و گسترش ناتو به شرق، گرایش به شرق و رقابت و تعامل راهبردی با چین، تسلط سیاسی - امنیتی - اقتصادی بر خارج نزدیک بوده است. در هر سه محور، مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی به‌طور کامل در آن خودنمایی می‌کند.

دلیل اهمیت این مؤلفه نیز زیر تأثیر مؤلفه‌های گوناگونی چون تغییر ساختار و تنزل جایگاه روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی، نتایج سیستمی، عوامل داخلی در روسیه مانند ادراک

رهبری از محرک‌های سیستمی، بسترهای سیاسی- اجتماعی مانند روابط جامعه و دولت، فرهنگ استراتژیک، نهادهای داخلی، واکنش‌های سیاست خارجی و نتایج بین‌المللی آن است. این در حالی است که تحلیل و ارزیابی ادراک رهبران و تصمیم‌سازان سیاست خارجی روسیه و رابطه دولت و جامعه در این کشور و با احتمال مؤلفه‌های سیاسی- اقتصادی دیگر در چارچوب نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک و زیرمتغیرهای مداخله‌گر، این امکان را فراهم خواهد کرد که تا حدی بتوان توضیح داد این سیاست‌ها چقدر ناشی از ترس و چقدر ناشی از حرص بوده است. ضمن اینکه از متغیرهای مستقل سیستمی به‌ویژه توزیع نسبی قدرت در نظام بین‌الملل آنارشیک چشم‌پوشی نمی‌شود، اما این عامل یگانه متغیر مؤثر بر سیاست تجدیدنظرطلبانه روسیه در نظر گرفته نمی‌شود. در همان حال همه این رفتارها در چارچوب نظریه موازنه قدرت، توجیه نشده و جنبه‌های واقع‌گرایانه و غیرواقع‌گرایانه آن تبیین می‌شود.

۱-۴- تغییر ساختار و نتایج سیستمی آن

فروپاشی اتحاد شوروی تحولی بنیادین بود که موجب تغییر ساختار نظام بین‌الملل از نظام دوقطبی به نظامی مبتنی بر قدرت‌نمایی یک هژمون شد. از مرحله شکل‌گیری این تحول، تهدیدهای نرم و سخت متوجه روسیه شد. نخست، اینکه ایالات متحده با وجود برخی چالش‌ها، این آزادی عمل را یافت در شرایط نبود رقیب جدی تلاش کند یکجانبه‌گرایی را بر فضای بین‌الملل حاکم سازد. آمریکا سهم چشمگیری از منابع قدرت را در اختیار داشته و با برتری نسبی کمی و کیفی نسبت به دیگر بازیگران در موقعیت برتر قرار داشته است. اگر چه این موقعیت ایالات متحده تضمینی برای امنیت متحدان دموکراتیک واشینگتن در اروپا بود، اما همزمان به دلیل جنبه‌های ایدئولوژیک تحول ساختاری در نظام بین‌الملل، حرکت ایالات متحده برای رسیدن به سود استراتژیک خود در گسترش ارزش‌های لیبرال دموکراسی و در نتیجه افزایش دخالت آمریکا در امور داخلی دیگر کشورها، سبب ایجاد تهدید برای بازیگران خارج از دایره متحدان ایالات متحده، به‌ویژه روسیه اصلی‌ترین بازمانده رقیب ایدئولوژیک آمریکا در نظام دوقطبی بود. در سند سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۰۰ نیز به این نکته اشاره شده است. بر

اساس این سند در شرایط جدید بین‌المللی، که آمریکا برپایی صلح آمریکایی را در جهان دنبال می‌کند، روسیه هم باید رویکردهای مناسبی را در چارچوب منافع خود طراحی و اجرا کند (Koolae, 2016: 81). در همین حال فراخواندن جمهوری‌های پیشین شوروی به زیر چتر ناتو نیز مزید بر علت می‌شد تا روسیه خود را در ژئوپلیتیک جدید آسیب‌پذیر ببیند. این وضعیت روسیه را در موقعیت خودیاری قرار داده که هر واحد سیاسی را از ناگزیر از رویارویی با خطرهای بسیار می‌کند و چنانچه مفروض‌های واقع‌گرایی بیان می‌کند، این کنش و واکنش تحول پیوسته در ساختار را رقم می‌زند. همین مؤلفه را هم می‌توان از عوامل مشوق برخی رفتارها یا سیاست‌ها و یا محدودکننده و افزایش‌دهنده آزادی عمل روسیه در دوره اخیر دانست. اعلام خروج از پیمان نیروهای هسته‌ای میان برد، خروج از پیمان نیروهای متعارف^۲ از سوی کرملین در ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۷ و خروج از موافقت‌نامه مدیریت و تغییر وضعیت پلوتونیوم^۳ PMDA در سال ۲۰۱۶ از دیگر اقدام‌های نظامی - امنیتی روسیه برای مقابله با تحول ساختاری مطلوب آمریکا است.

۲-۴- تغییر و تداوم داخلی در روسیه

اگر چه در تاریخ سیاست خارجی روسیه چه در دوران گذار از پادشاهی به جمهوری و چه دوران گذار از اتحاد شوروی به روسیه، نشانه‌های حفظ برخی الگوهای رفتاری وجود دارد، به‌ویژه در زمینه پاسخ به چالش‌های امنیتی مشابه مانند احساس تهدید از جغرافیای پیرامون، تهدید تهاجم خارجی و مشکلاتی در برابر حفظ تمامیت ارضی (Tsygankov, 2013: 4)، اما قریب به اتفاق ناظران، سیاست خارجی کنونی روسیه را ناشی از سیاست رهبری این کشور توسط ولادیمیر پوتین می‌دانند که از سال ۲۰۰۰ در رأس قدرت قرار گرفت. پوتین از ملی‌گرایان عمل‌گرای روسیه و از گروه دولت‌گرایان است. این گروه خواستار دخالت مقتدرانه در قلمرو پیشین شوروی هستند. آن‌ها بر این باور هستند این روش برای ایجاد صلح در منطقه مؤثر است.

۱. Intermediate-Range Nuclear Forces Treaty (INF)

۲. Treaty on Conventional Armed Forces in Europe (CFE)

۳. U.S-Russian Plutonium Management and Disposition Agreement

آنها معتقدند منافع امنیتی روسیه با اولویت‌های ژئوپلیتیکی، باید با استفاده از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی دنبال شود. ملی‌گراهای عمل‌گرا دیدگاه نسبتاً محافظه‌کارانه‌ای در مورد نتیجه‌بخش بودن راه‌حل‌ها و تلاش‌های چندجانبه دارند. در نتیجه، این رویکرد تاکنون به‌عنوان سیاست رسمی حکومت روسیه باقی مانده است (Ibid: 7-8). این ادراک در سخنان خود پوتین و نیز در جهت‌گیری‌ها و اسناد بالادستی روسیه در دوران پوتین قابل مشاهده است. پوتین در سخنرانی خود در فوریه ۲۰۰۸ پیش از ترک کاخ ریاست جمهوری، همزمان با انتشار سند استراتژی توسعه روسیه تا ۲۰۲۰، از چشم‌انداز روسیه تا سال ۲۰۲۰ می‌گوید (Haas, 2010: 24):

- روسیه مانند یک قدرت جهانی یک موقعیت بین‌المللی رقابتی به‌دست آورده و قادر است دستور کار بین‌المللی تعیین کند.
- اهمیت قدرت نظامی و استفاده از قدرت در سیاست بین‌المللی افزایش یافته، در نتیجه نیروهای مسلح روسیه باید برای حفظ ابزارها و اهداف مؤثر استراتژیک سیاسی و اقتصادی قدرتمند شوند.
- انرژی یک جنبه امنیتی حیاتی برای دو دلیل است. نخست، ابزار قدرت، زیرا منابع انرژی وزن بین‌المللی روسیه را افزایش می‌دهد. دوم، یک منبع تهدید است. چرا که بازیگران دیگر که این منابع را ندارند ممکن است از زور برای گرفتن آن از روسیه و دیگران استفاده کنند.
- منافع قومی روس تبارهای خارج از روسیه باید توسط روسیه حفظ شوند.
- غرب تهدیدی برای امنیت ملی روسیه است. به‌ویژه ناتو به‌دلیل توسعه‌طلبی تا اوکراین و گرجستان و آمریکا برای حضور نظامی در رومانی، بلغارستان و سیستم دفاع موشکی در لهستان و جمهوری چک.
- همکاری با پیمان امنیت جمعی و سازمان شانگهای یکی از عناصر مهم سیاست امنیتی روسیه است.

تأثیر همه این موارد را که ادراک پوتین از تحول ساختاری، جایگاه روسیه و نوع واکنش‌های روسیه به نهاده‌های بین‌المللی را نشان می‌دهند، می‌توان در سیاست و رفتارهای خارجی روسیه در دوران اخیر مشاهده کرد.

۳-۴- امنیت در مناطق پیرامونی روسیه و بحران‌های جدید

سیاست خارجی روسیه را باید هم در چارچوب سیاست تاریخی و سنتی این کشور در دوره اتحاد شوروی تحلیل کرد و هم در چارچوب سیاست خارجی نوینی که از تجربه‌های تاریخی الهام گرفته و خود را با شرایط جدید روسیه و نظام بین‌الملل تطبیق داده است. این دوگانگی در چارچوب سیاست خارجی روسیه را می‌توان در رفتارهای دوگانه این کشور هم در رقابت و تعامل با دنیای غرب و هم در خارج نزدیک، که میراث اتحاد شوروی محسوب می‌شود، مشاهده کرد. وجه دیگر این دوگانگی در رقابت و تعامل با قدرت‌های آسیایی مانند چین و ژاپن است که از چالش‌های امنیتی مسکو محسوب می‌شود (Ghasemi and Nazeri, 2011:158). پس از فروپاشی شوروی طولی نکشید روسیه با یک تهدید فوری روبرو شد. خلاء قدرت در سال‌های اولیه پس از فروپاشی، برای برخی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای این ادراک را ایجاد کرد که یک خلاء ژئوپلیتیکی در این منطقه به وجود آمده است. از همین رو این بازیگران در پی نفوذ در منطقه برآمدند (Ghaderi-Hajat and Nosrati, 2012: 66). آسیب‌پذیری روسیه در خارج نزدیک به شدت افزایش یافته بود. حیرت‌آور نبود که روسیه با وجود محدودیت‌های جدید، به دنبال حفظ موقعیت، تأمین امنیت و افزایش قدرت باشد و برای در دسترس‌ترین هدف یعنی تسلط بر فضای پیشین اتحاد شوروی تلاش کند. این جمله کنت والتز به درستی موقعیت روسیه پس از فروپاشی شوروی را توصیف می‌کند: «دولت‌ها تلاش می‌کنند موقعیت خود را در نظام حفظ کنند.» (Jackson, 2003: 15-16). اما برخی عوامل هم موجب محدودیت گسترش سیاست خارجی روسیه بود. سیاست خارجی روسیه در درجه اول زیر تأثیر اقتصاد ضعیف و کاهش توان نظامی این کشور بود. فروپاشی اتحاد شوروی به صورت چشمگیری اندازه و منابع روسیه را کاهش داده بود. همین مسئله موانعی در مسیر سیاست نوامپریالیستی روسیه ایجاد

می‌کرد و این وضعیت انتخاب‌های روسیه را محدود ساخته بود. روس‌های پراکنده شده در جمهوری‌های نواستقلال یا به اصطلاح روس‌های دیاسپورا، نقش و جایگاه نیروهای نظامی روسیه، روابط اقتصادی با جمهوری‌های پیشین شوروی، مسایل جدیدی برای سیاستگذاران روسیه ایجاد کرده بود که گاه به مداخله نظامی روسیه و رفتارهای شبه‌امپریالیستی در این کشورها می‌شد؛ مانند موضوع مولداوی جنگ آن‌سوی نیستریا، مسایل جدایی طلبان در گرجستان-آبخازیا، جنگ داخلی در تاجیکستان، مداخله نظامی مستقیم یا غیرمستقیم در مناقشه قره‌باغ کوهستانی میان ارمنستان و جمهوری آذربایجان (Jackson, 2003: 4) و یا بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ و پیوسته‌سازی دوباره شبه جزیره کریمه به روسیه.

یکی از ترتیبات مهم روسیه برای حفظ ژئوپلیتیک پیشین اتحاد شوروی، اتحادیه اوراسیایی است. هسته اولیه اتحاد اوراسیایی که ایده آن را پوتین در اکتبر ۲۰۱۱ مطرح کرد، با تشکیل اتحاد گمرکی روسیه، قزاقستان و روسیه سفید ایجاد شد (Koolae, 2016). پوتین در اکتبر ۲۰۱۱ پیش از بازگشت دوباره به کاخ کرملین، در مقاله‌ای در روزنامه ایزوستیا تأکید کرد اتحادیه اوراسیایی باید یکی از قطب‌های دنیای نو باشد و به‌عنوان پلی کارآمد میان اروپا و منطقه پویای آسیا و اقیانوسیه عمل کند. البته پوتین که پیش از این مقاله از فروپاشی اتحاد شوروی در پایان سال ۱۹۹۱ به‌عنوان بزرگترین فاجعه ژئوپلیتیکی قرن بیستم یاد کرده بود، در این مقاله تلاش برای بازسازی اتحاد شوروی را رد کرد. او یادآور شد که هسته اتحادیه اروپا نیز ده‌ها سال پیش با تشکیل جامعه زغال سنگ و فولاد تشکیل شد (Putin, 2011). روسیه در این فاصله تلاش کرده از راه ایجاد نهادهایی مانند بانک توسعه اوراسیا^۱، صندوق ضدبحران اتحادیه اقتصادی اوراسیا^۲، دفتر کمک‌های فنی به کشورهای هم‌سود، بهبود توان نظامی سازمان پیمان امنیت جمعی و نوسازی نیروی واکنش سریع جمعی^۳ به متحدان خود در اوراسیا تضمین‌های مالی و امنیتی دهد. ولادیمیر پوتین با تأکید بر التزام عملی روسیه برای حفاظت از روس‌تباران خارج از این

1. Transnistria
2. The Eurasian Development Bank (EDB)
3. The EurAsEC Anti-Crisis Fund (ACF)
4. Collective Rapid Reaction Force

کشور، به طور فزاینده‌ای از مسایل ملی‌گرایانه برای پایداری رویکردهای سیاسی - امنیتی خود استفاده می‌کند (Koolaee and Kalbali, 2017).

۴-۴- تباین تحول بین‌المللی با منازعات جدید مانند جنگ‌های نیابتی

تحولات بین‌المللی موجب شکل‌گیری بحران‌های جدید بین‌المللی و گونه‌های جدید منازعه و رقابت میان بازیگران بین‌المللی شده است. پدیده افراط‌گرایی و افزایش نقش گروه‌های تروریستی در ایجاد بحران‌های بزرگ بین‌المللی، جنگ‌های نیابتی و بحران‌های زیست‌محیطی از جمله موضوع‌هایی هستند که رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی را زیر تأثیر خود قرار داده‌اند. جنگ‌های نیابتی نوعی از درگیری و مداخله نظامی - سیاسی است که طرفین اصلی منازعه به دلیل هزینه‌های سنگین، منازعه مستقیم، به‌وسیله نیروهای سوم از جمله دولت‌های دیگر و یا گروه‌های جدایی‌طلب و مخالف حاکمیت، وارد جنگ و ایجاد جبهه جنگ بدون درگیری می‌شوند. بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ و ورود غیرمستقیم روسیه به بحران سوریه از سال ۲۰۱۱ تا سال ۲۰۱۵، از نمونه‌های این نوع منازعه میان غرب و روسیه است.

در همان‌حال ظهور گروه‌های تروریستی جدید پس از القاعده، از جمله داعش و جبهه النصرت از سال ۲۰۱۴ در عراق و سوریه و تلاقی چالش‌گری این نیروها، با برآمدن گروه‌های قومی و تضعیف دولت‌ها، موجب نفوذپذیری بالای دولت‌ها در برابر مداخله قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای شده (Kazemi, 2017: 166)، در نتیجه انگیزه و توجیه روسیه برای اقدام‌های بین‌المللی را افزایش داده است (Koolaee and Soltaninejad, 2016: 128). در واقع، اگر چه این از جنگ‌ها به‌عنوان ابزاری برای مقابله با نفوذ روسیه در منطقه استفاده می‌شود (Zarghani and Ahmadi, 2017: 22)، اما مسکو با استفاده از بحران‌های جدید بین‌المللی برای خود مسئولیت جهانی تعریف کرده است. در سند مفهوم سیاست خارجی فدراسیون روسیه در سال ۲۰۱۳، با اشاره به تهدیدهای جدید جهانی، بر چگونگی مدیریت بحران‌ها و نقش روسیه در این مأموریت اشاره شده است. در بند ۲۶ این سند با اشاره به کاهش قدرت غرب، آمده که روسیه از مسئولیت ویژه خود برای حفظ امنیت در جهان، در هر دو سطح جهانی و منطقه‌ای به‌طورکامل آگاه است. روسیه برای پیش‌بینی و

جلوگیری از رخدادها کار می‌کند و برای هر سناریویی در امور جهانی آماده است. در این سند از ظهور یک نظم جدید جهانی به‌عنوان یک سرفصل استفاده می‌شود و در بند ۲۸ آن از تلاش برای ایجاد یک نظام با ثبات و پایدار بین‌المللی به‌عنوان یک هدف یاد می‌شود (Concept of the Foreign Policy of the Russian Federation, 2013).

رئیس جمهور روسیه هم در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۱۵، از لزوم یک نظم جهانی جدید گفت و عنوان کرد روسیه آماده همکاری با شرکای خود برای توسعه سازمان ملل متحد بر اساس یک اجماع گسترده است. پوتین تلاش کرد دغدغه افکار عمومی جهان را نیز مطرح کند و می‌گوید مسئله‌ای که آینده کل بشریت را زیر تأثیر قرار خواهد داد، تغییرهای آب و هوایی است. این در حالی است که روسیه به تغییرهای آب و هوایی، به عنوان یک فرصت نیز می‌نگرد. روسیه کشوری است که گنجینه بزرگ آب شیرین دارد. تغییرهای آب و هوایی در آینده، برای مسکو قدرت چانه‌زنی بیشتری در جهان فراهم خواهد کرد. روسیه می‌تواند از این مزیت نه‌تنها در عرصه جهانی، بلکه در ژئوپلیتیک مجاور خود، به‌ویژه در روابط با آسیای مرکزی، قفقاز و همچنین خاورمیانه استفاده کند. در همین حال بحران افراط‌گرایان در خاورمیانه نیز برای روسیه این فرصت را ایجاد کرده که برای توازن بخشی سیاست خود با آمریکا، از این منطقه به شکل راهبردی استفاده کند و خود را به‌عنوان عاملی مهم برای ایجاد صلح و ثبات در خاورمیانه معرفی کند. سیاست دوگانه روسیه در مورد خاورمیانه، روابط با ایران، سوریه و اعراب از یک سو و اسرائیل از سوی دیگر، زمینه را برای بهره‌برداری مسکو از بحران‌های خاورمیانه فراهم کرده، تا آن‌گونه که تعبیر "سیاست خاورمیانه بزرگ روسیه" از سوی مارک کاتز^۱ بیشتر جلوه نمایی می‌کند (Katz, 2010: 6).

۵- تحلیل و نتیجه

سیاست خارجی مجموعه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌ها است. تنوع کنش و حوزه عمل روسیه در عرصه سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل نیز نشان می‌دهد منطق و مبنای اقدام این کشور، تنها

1. Mark N. Katz

عوامل و متغیرهای ساختاری و داخلی نیست. در حالی که رهبری روسیه درکی امنیتی از تحول ساختاری و نتایج سیستمی آن دارد، ژئوپلیتیک نه تنها به معنای خاص آن، یعنی وابسته به ویژگیهای سرزمینی و موقعیت جغرافیایی، که در مقام نتیجه و برآیند تحولات سیستمی و پیامدهای آن در سیاست خارجی روسیه اهمیت ملموسی یابد. تحولات ساختاری شرایطی را ایجاد کرده که روسیه از یک سو در تنگنای امنیت قرار گرفته و از سوی دیگر شرایط را برای گسترش دامنه فعالیت خود فراهم می‌بیند. دیدگاه حاکم بر روسیه از طرفی گسترش حضور و فعالیت‌های سیاسی - نظامی آمریکا و غرب را در تضاد با امنیت خود می‌بیند، از سوی دیگر به احیای قدرت بین‌المللی اشتیاق دارد. از دیدگاه رهبران روسیه، منافع امنیتی این کشور با در بر داشتن اولویتهای ژئوپلیتیکی، باید با استفاده از ابزارهای سیاسی - اقتصادی و حتی نظامی تأمین شود. در همان حال به بحران‌های جدید بین‌المللی به‌دیده فرصت و تهدید نگاه می‌کند. مجموع چنین عواملی سبب می‌شود رویکرد سیاست خارجی این کشور، مجموعه‌ای از راهبردهای تعامل جویانه و تقابل جویانه باشد. حوزه‌های این تعامل و تقابل به مناطق گوناگون گسترش می‌یابد و این استنباط را که ژئوپلیتیک عامل بسیار مهمی در سیاست خارجی روسیه است، تقویت می‌کند.

به‌طور نمونه اگر چه تمام اسناد سیاسی و امنیتی روسیه بر اولویت «خارج نزدیک» (حوزه جغرافیایی پیشین اتحاد شوروی) در سیاست خارجی - نظامی و امنیتی روسیه تأکید دارد، اما از سال ۲۰۱۱ و به‌ویژه از سال ۲۰۱۵ روسیه حوزه تعامل و تقابل خود با آمریکا را به خاورمیانه گسترش داده که در اسناد رسمی این کشور در اولویت پایین تری قرار داشته است. بر این اساس متغیرهای مستقل سیستمی، به‌ویژه توزیع نسبی قدرت در نظام بین‌الملل آنارشیک، یگانه متغیر مؤثر بر سیاست تجدیدنظرطلبانه روسیه نیست و همه فشارهای بین‌المللی تهدید نیست و می‌تواند به‌عنوان فرصت نیز مورد بهره‌داری قرار گیرد. از این رو نظریه نوکلاسیک که تعداد و نسبت متغیرهای مؤثر بر سیاست و رفتار خارجی دولت‌ها را با دقت بیشتری مورد توجه قرار می‌دهد، الگوی نظری مناسب تری برای تحلیل سیاست خارجی روسیه است. به عبارت دیگر در حالی که چارچوب نظری نوکلاسیک، رابطه متغیرها را از حالت خطی و دو بعدی خارج کرده و فضای

فعل و انفعال آنها را گسترده‌تر می‌کند، این امکان را هم فراهم می‌کند که نه تنها نقش و میزان اثر مؤلفه‌های مانند ژئوپلیتیک را بتوان به شکل مستقیم بررسی کرد، بلکه این امکان را فراهم می‌کند که به این مؤلفه در درون و میان مؤلفه‌های دیگر نیز وزن داد.

این ویژگی به این چارچوب نظری امکان بیشتری را برای تحلیل هر مؤلفه‌ای جز ژئوپلیتیک، بر سیاست خارجی دولت‌ها و تأثیر آنها بر نظام و ساختار بین‌الملل و برعکس فراهم می‌کند. به‌طور ویژه باید گفت نوکلاسیک‌ها می‌گویند برای فهمیدن اینکه دولت‌ها محیط خارجی را چگونه تفسیر می‌کنند و به آن پاسخ می‌دهند؟ باید چگونگی تأثیر فشار سیستم بر متغیرهای متداخل واحد، مانند ادراک تصمیم‌سازان و ساختار داخلی دولت را مورد تحلیل قرار داد. علاوه بر این اهمیت ژئوپلیتیک در این نظریه را از این دیدگاه نیز می‌توان توجیه کرد که واقع‌گرایی نوکلاسیک آنارشی بین‌المللی را نه هابزی می‌بیند و نه خوش‌خیم، بلکه آن را تیره‌تر و دشوارتر می‌داند. بر این اساس هواداران آن می‌گویند دولت‌ها شرایط دشواری برای تشخیص موقعیت خود دارند. اینکه آیا فراوانی امنیت وجود دارد و یا کمیابی آن؟ به‌همین جهت روش‌های خود را باید در یک شرایط نامشخص بیازمایند و همه مطالب را مطابق قوانین ذهنی تفسیر کنند. سرانجام همین عامل سبب می‌شود برخی از دولت‌ها تدافعی‌تر عمل کرده و برخی نیز تهاجمی‌تر. با توجه به همین رویکرد، واقع‌گرایان نوکلاسیک در یک جایگاه میانه در میان نظریه‌های ساختارگرا و سازه‌انگاران قرار می‌گیرند.

۶- قدرت‌دانی

این مقاله بخشی از نتایج یک طرح پژوهشی است که با تأمین اعتبار از سوی صندوق پژوهشگران ریاست جمهوری انجام شده است. نگارندگان از پشتیبانی مؤثر آن صندوق سپاسگزاری می‌کنند.

References

1. Buzan, Barry (2011). The Inaugural Kenneth N.Waltz Annual Lecture, a World without Superpowers: Decentred Globalism. *International Relations*, Vol. 25, No.1.
2. Amirahmadian Bahram and Hosseini Mir-Abdollah (2011), Study of the Shanghai Cooperation Organization's Geo-Space Status in the World, *Geopolitics*, Vol. 7, No. 3, Fall, pp.101-135 [in Persian].
3. Ghaderi-Hajat, Mostafa and Nosrati, Hamid-Reza (2012), Geopolitical Goals of Regional and Trans-Regional Powers in Central Asia, *Geopolitics*, Vol. 8, No. 2, Summer, pp. 63-95 [in Persian].
4. Ghasemi, Hakem and Nazeri Zahra (2010), Geopolitical Developments in the Caspian Region and the Change of the Role of Great Powers in this Region, *Geopolitics*, Vol. 7, No. 3, Fall, pp.136-173 [in Persian].
5. Gvosdev, Nikolas, K. (2013), *Marsh Christopher, Russian Foreign Policy: Interests, Vectors, and Sectors*, CQ Press, Washington, D.C.
6. Haas, Marcel De, (2010), *Russia's Foreign Security Policy in the 21st Century: Putin, Medvedev and Beyond*, Routledge, London and New York.
7. Hermann, C. F. (1990) Changing Course: When Governments Choose to Redirect Foreign Policy. *International Studies Quarterly*, Vol. 34, No.1, pp. 3-21. Online ISSN 1468-2478.
8. Jackson, Nicole J. (2003), *Russian Foreign Policy and the CIS*, Routledge, London.
9. Karami, Jahangir (2005), *Changes in Russia's Foreign Policy*, Center for International Research and Education of the Ministry of Foreign Affairs (CIRE), Tehran [in Persian].
10. Katz, Mark, N. (2010), *Russia's Greater Middle East Policy: Securing Economic Interests, Courting Islam*, Russia/NIS Center, April.
11. Kazemi, Hojjat (2017), Identity Rises, Fragile States and Geopolitical Crises in the Middle East, *Geopolitics*, Vol. 13, No.1, Spring, pp.146-172 [in Persian].
12. Kissinger, Henry on the Assembly of a New World Order, *Wall Street Journal*, Aug. 29, 2014, :<http://www.wsj.com/articles/henry-kissinger-on-the-assembly-of-a-new-world-order-1409328075>.
13. Koolae, Elaheh (2016), Changes in Russia-US Relations under Medvedev, *International Studies Journal (ISJ)*, Vol. 12, No. 3, Winter, pp. 15-42.
15. Koolae, Elaheh and Soltaninejad, Mohammad (2016), Causes and Motivations of Russia's Military Attacks on Syria, *Strategic Studies*, Vol. 19, No. 3, Fall, pp. 115-136 [in Persian].
16. Koolae, Elaheh (2016), *Politics and Government in Central Eurasia*, Tehran: SAMT [in Persian].

17. Koolae, Elaheh and Farzad Kalbali (2017), *Russian Identity and Russian Modernity*, Tehran: Khorsandi [in Persian].
18. Lobell, Steven, E. (2003), *The Challenge of Hegemony: Grand Strategy, Trade, and Domestic Politics*, University of Michigan Press.
19. Nalbandov, Robert (2016), *Not by Bread Alone: Russian Foreign Policy Under Putin*, U of Nebraska Press, Lincoln Nebraska.
20. Primakov, Yevgeny (2011), *A World Without Russia*, The Institute for Iran-Eurasia Studies (IRAS), Tehran [in Persian].
21. Putin, Vladimir (2011), "A New Integration Project for Eurasia: The Future in the Making", *Izvestia*, 3 October.
22. Rose, Gideon (Oct. 1998), "Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy", *World Politics*, Vol. 51, No. 1, pp. 144-172.
23. Schweller, Randall, L. (2006), *Unanswered Threats: Political Constraints on the Balance of Power*, Princeton University Press.
24. Taliaferro, Jeffrey, W. (2009), Lobell Steven E., Ripsman, Norrin M., *Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*, Cambridge University Press.
25. Taliaferro, Jeffrey, W. (2016), Lobell Steven E., Ripsman, Norrin M., *Neoclassical Realist Theory of International Politics*, Oxford University Press.
26. Taliaferro, Jeffrey, W. (2004), *Balancing Risks: Great Power Intervention in the Periphery*, Cornell University Press.
27. Tsygankov, Andrei, (2013), *Russia's Foreign Policy: Change and Continuity in National Identity*, Rowman & Littlefield Publishers, Lanham, Maryland, (Third Edition).
28. Zarghani, Seyed Hadi and Ahmadi, Ebrahim (2017), Shiaphobia as a "Western-Arabic" Discourse in the Middle East's Geopolitical Crises (Case Study: The Syrian Crisis), *Geopolitics*, Vol. 13, No. 1, Spring, pp.1-30 [in Persian].